

## چند شعر آزاد حسنک امین

من از بلندای این دار  
با سربلندی و افتخار  
به همه سوی تهران بزرگ  
از قتلگاه «میدان اعدام» تا گورستان  
«بهشت زهرا» می نگرم

قلبم برای «ساختمان مهر»  
در «تقاطع انقلاب و فلسطین» می تپد  
«ویژه نامه ی بیهقی» زیر چاپ است!  
\* \* \* \* \*

حسنک روزگار خویشم  
تاوان «نه» گفتن، همین است  
تاریخ تکرار می شود.  
اما دریغ!  
دیگر از نشابوریان نشانی نیست  
شوری در پای دار من به پا نمی شود.

«حسنک را به پای دار آوردند... و دو پیک را ایستانیده که  
از بغداد آمده اند... و همه ی خلق، به درد، می گریستند...  
خواست شوری بزرگ به پای شود، سواران سوی عامه تاختند  
و آن شور بنشانند... همه زار زار می گریستند، خاصه  
نشابوریان». (تاریخ بیهقی)

تاوان «نه» گفتن را می دهم!  
از فراز دار  
بر انبوه کسان در پای دار می نگرم  
کارتن خوابان خوب نخواییده  
معامله گران کوپن فروخته و کوپن خریده  
خرد و کلان، همه و همه  
برای ساعتی تفریح رایگان  
به تماشای «بر دار کردن» من آمده اند  
\* \* \* \* \*

- چشم دوخته به دو پیک ایستانیده در مسلخ:  
فرستادگان خلیفه ی بغداد -  
با نفرت، نفرین ام می کنند  
از نگاه هولناک شان می گریزم  
و به چوبه ی دار تکیه می کنم  
\* \* \* \* \*

کیسه بُران در میان تماشاچیان می لولند  
و به کسب و کار خود مشغولند  
اصحاب مجلس قضا به پای دار نتوانستند آمد  
آنان که دیروز پروانه ی مرگ مرا امضا کردند  
امروز در پرونده یی دیگر رأی خواهند داد  
اما شحنه و عسس  
و جنباشی و جاندار و حرس  
همه به جای و جایگاه خویش ایستاده اند.

## تروریسم

پریروز  
دیانت پدرانم  
و شرافت نیاکانم را  
بمب گذاران لیدز  
در لندن  
به سخره گرفتند.  
نامی که پدرم بر من نهاده بود  
سنتی که مادرم  
نافم را به آن بریده  
فرهنگی که از اسلافم به من رسیده  
سند اتهام من شد!  
نام؟ حسن  
شهرت؟ امین  
دین؟ اسلام  
تابعیت؟ ایران...  
من تروریستم؟  
نیستم، نیستم!  
دیروز  
مردی غریب و نوآمده را  
به گناه رنگ و روی به من مانده اش  
در ناتینگهام کشتند  
دیگر از ناتینگهام تا بلخ  
راه درازی نیست  
فصل، فصل دهکده ی جهانی ست!  
حکم دادگاه بلخ  
در هر دو سوی آب ها جاری ست!  
امروز جامه دانم را  
به امید سفری بی بازگشت  
بستم.  
اسلحه ی از کار افتاده ام  
قلم و دفتر شعرم بود  
که آن را از ترس بازرسان فرودگاه  
در قطار جا گذاشتم.

## شهر آفتاب

به سوی شهر آفتاب می رویم  
امیدوار و آزمند  
برهنه پا  
و زیر پایمان به غیر سنگ نیست  
درشت و ریز  
و ما به شوق زندگی چه تند می رویم  
ز سنگلاخ در گریز  
و روی سنگ فرش راه نقشه می کشیم  
و با مداد پای بسته و شکسته مان  
به نقشه های دور رنگ تازه می زنیم

فروردین ۴۸



حسن امین (زاده ی ۱۳۲۷) در چهل و سه سالگی  
در لندن در ۱۳۷۰ در حال زیارت قرآن

قدیم با عزیزم که است عزیز  
از راه دور دست من را که بزم حسن

لندن - حسن امین

ژولای ۲۰۰۵ / تیر ۱۳۸۴